

بولتن مباحثات کنگره



سازمان کارگران انقلابی ایران راه کارگر

ضمیمه
۷۵۷۱ کابل

سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

خرداد ماه ۱۳۶۹ - شماره ۵

کتابخانه ایرانیست شهرانوفر
1986
iranische Bibliothek in Hannover

پیران

اردیبهشت ۶۹

ضرورت يك برنامه جديد

به منظور سرعت بخشیدن به انتشار بولتن مباحثات کنگره از این پس، مقالات کوتاه بصورت بولتن ضمیمه هر شماره نشریه "راه کارگر" انتشار می‌یابد؛ در عین حال مقالات بلند بصورت بولتنهای جداگانه انتشار خواهند یافت.

دبیر خانه کمیته مرکزی سازمان
خرداد ماه ۶۹

حلهاست و باید از بکار گیری مفهیمی که در وضعیت مشخصی و مرحله تکاملی معین دیگر کار بستی ندارد و یا بر اثر تحریفات و یا بکار اشتباه آنها در گذشته و یا بپهر دلیل دیگر در اذهان ایجاد آشفتنی و بد فهمی میکند خود داری کنیم. اصولا نیازی برای حمل کردن "انیکتهای ایدئولوژیک در برنامه وجود ندارد. قابل ذکر است که در بیان راه حلها در هر برنامه نیاز به اطلاعات دقیق "کمی" از امکانات است و چون چنین فرصتی در يك نظام استبدادی در اختیار اپوزیسیون قرار نمیگیرد، نمیتوان به جزئیات راه حلها نیز دست یافت و لذا در برنامه به جهت گیری عمومی اکتفا میشود. نکته مهم دیگر آنکه از آنجا که برنامه بر وضعیت و شرایط انطباق دارد می‌باید به همراه آن متحول و تجدید شود. بنابراین به برنامه باید بعنوان سندی که بطور مداوم مورد واری و تغییر قرار میگیرد نگریسته و با آن کار شود.

حلاوه بر مدت تهیه برنامه دو عنصر اساسی برنامه، یعنی امکانات و الگوی برنامه، در وضعیت حاضر دچار تغییرات مهمی شده است که بدون توجه به آنها برنامه موضوعیت خود را از دست میدهد. باعتبار این تغییرات نیاز به تهیه برنامه جدید وجود دارد.

۱- الگوی برنامه: تزه‌های مصوب کمیته مرکزی در سال ۶۸ در مورد تحولات جاری در کشورهای سوسیالیستی، با استناد به نظریه و پروژه اصلی مارکس در مورد سوسیالیسم بر سه مولفه کنترل اجتماعی بر تولید و ابزار آن، توزیع سوسیالیستی (به هر کس به اندازه کارش و از هر کس باندازه استعدادش) و دخالت تودمها در حیات اجتماعی اقتصادی سیاسی جامعه یعنی دمکراسی، بعنوان شاخصهای جامعه سوسیالیستی انگشت گذارده و این همه را بر بستر يك شرایط مناسب داخلی و بین‌المللی که حاکی از رشد معینی از نیروهای تولیدی و توازن قوای مناسب بین‌المللی باشد، میسر دانسته و اساسا ساختن سوسیالیسم را از طریق يك پروسه گذار تدریجی و نه شتاب آلود قابل

هویت و احتمالا آموزش اهداف و منافع نهائی طبقه می‌خورد درآمده است. این وضع بیش از هر چیز ناشی از شرایط بوجود آمده در اثر بروز انشعابات و شکافهای بزرگ در جنبش کارگری بود. یعنی بعد از آنکه جنبش کارگری به مراحل رشد یافته خود که بروز گرایشات متفاوت را امکانپذیر میکرد رسید و گرایشات انحرافی و سازشکارانه در جنبش فعال و قوی شدند، کمونیستها برای جدا کردن خود و مقابله با آن گرایشها به محکم کردن چفت و بستهای برنامه خود بر پایه يك سری اصول و مطالبات روی آوردند. و در آن مراحل تاکید سنگینی نیز بر آنها کردند. این روش و این تاکید در مسیر خود در يك جنبش مبارزاتی لگدمال شدگان که بیش از هر چیز با اعتقادات و آرمانها بصورت يك جنبش در می‌آیند، جزا که امکانات و بضاعت مهم دیگری، همچون صاحبان سرمایه و ابراز در مقابله با اشراف قدیمی، ندارند به "آینتی شدن" مفاهیم و نهایتا - تبدیل برنامه به يك "کلیشه ایدئولوژیک" میشود. بهمین دلیل است که تمامی آنها که خود را جزو کمونیستها بحساب می‌آوردند ناگزیرند مفاهیم مشخصی را فارغ از آنکه در کجای جهان و در چه شرایطی مبارزه میکنند و جدا از آنکه مسائل معین مورد برخورد کنند، تکرار کنند، برنامه وسیلهای برای اثبات يك هویت معین و وابستگی به يك نحله معین شده و نه يك طرح فرموله شده از مسائل و راههای حل - چیزی که بیش از آنکه برای اجرا شدن بکار آید به مصرف جدول کردن میرسد. و مفاهیم نیز همین کار را دارند. و باین ترتیب کار کرد سیاسی و عملی يك مفهوم و يك مقوله شرط بکار گیری آن برای توضیح وضعیت و استفاده از آن در برنامه نیست، بلکه همان رسم آئینی و استفاده کلیشهای برای مرزبندی تعیین کننده بوده است.

چه بخواهیم و چه نخواهیم در شرایط بسیار متغیر جهان امروز و در وضعیتی که برنامه ریزی بشیوه علمی و درست آن مینای کار همه احزاب سیاسی و نیروهای اجتماعی قرار گرفته است و انتظار جامعه و طبقات مختلف آن از يك برنامه سیاسی بیش از هر چیز کار کرد عملی آنست، ناچاریم که به شیوه اصولی و درست در تهیه برنامه مراجعت کنیم. براین اساس در تهیه يك پیش نویس برای کنگره سازمان عمل نمانیم. برنامه‌ای که بصورتی موجز بیان فرموله شده مسائل جامعه و راه حلهای عمومی ماست، بکار گیری مفاهیم و مقولهها صرفا برای روشن کردن وضعیت و راه

آ- برنامه ریزی از دستاوردهای جنبش سوسیالیستی است که امروز جای خود را در زندگی اجتماعی همه بشریت باز کرده است. پایه گذاری اولیه این روش علمی جهت برخورد با مسائل را کمونیستها انجام دادند. و براساس منطق "ماهیتی" و "موزونی" فعالیتها برای متمرکز کردن امکانات جهت دست یابی به حل يك مسئله معین، این روش بنیانگذاری شده و انکشاف یافت. تعریف يك برنامه نیز براین اساس عبارت از آرایش امکانات موجود جهت حل مسئله مشخصی با بیشترین راندمان ممکن است. در هر برنامه برای اینکه این راندمان مورد نظر تامین شود و همچنین محکی برای ارزیابی از چگونگی پاسخ به مسئله موجود باشد، همیشه يك "الگو" فرارو قرار داده میشود. این الگو و چشم انداز که در جریان طراحی و اجرای مراحل برنامه بعنوان پیش حاکم بر برنامه عمل میکند، نقش بسیار مهمی دارد. این پیش که از طرز تلقی و تفکر و بطور کلی از ایدئولوژی نشات میگیرد بدون چون و چرا در هر برنامه عملی موجودیت خود را به شیوه‌ای طبیعی حفظ میکند. و هر برنامه اگر چه تحت تاثیر يك ایدئولوژی معین قرار دارد اما بیش از هر چیز خود را مقید به غرض اصلی خود یعنی حل يك مشکل مشخص میکند. باین لحاظ برنامه در زندگی اجتماعی و در مبارزه طبقاتی بیان فرموله شده موجز مسائل اصلی در زمینه سازماندهی جامعه و راههای حل این مسائل بعنوان روشهای اجرایی است که بر زمینه امکانات واقعی و نه مفروض و نه آرمانی و نه ذهنی استوارند. مسایل مورد نظر در هر برنامه و امکانات قابل دسترسی برای حل این مسایل در شرایط مردم‌تغییر یابنده زندگی اجتماعی دیگر گون میشوند و ضرورت تغییر و تحول با انعطاف کامل را در برنامه پیش می‌آورد.

متاسفانه در تاریخ جنبش کارگری کمونیستی سنت برنامه ریزی، که براساس فوق پایه گذاری شده بود، مسیر دیگری را پیموده و برنامه بصیرت‌توله دیگری در آمده است. در این سنت برنامه بیش از حد طبیعی خود بعنوان يك سند هویت ایدئولوژیک در آمده که کارکرد و غرض اصلی آن نه ارائه يك راه جدید و سازماندهی نوین برای حل مسائل موجود، بلکه يك سند برای ترسیم اصول کلی و آئینی و مرزبندی با فحلهای دیگر و افشای وضع موجود است. یعنی در این سنت تعادل بین نقد و تحلیل از يك سو و کارکرد برنامه از سوی دیگر، برفع اولی چرخیده و بهمین دلیل برنامه نه چیزی برای اجرا بلکه سندی که فقط بکار ابراز

حصول میداند و مدل سوسیالیسم تا کنونی را بعلت فقدان دموکراسی که اساسا ناشی از شتاب آلود بودن ساختن سوسیالیسم بوده در بن بست دیده و پایان این نوع از سوسیالیسم را اعلام میکند. و بر سوسیالیسمی تاکید میکند که با گسترش دموکراسی بجای محدود کردن آن به رشد آزادانه فرد جامعه امکان میدهد و شرایط تحقق این سوسیالیسم را نیز بر الگوی اصلی مارکسیستی استوار میکند. این برداشت از سوسیالیسم و روند ساختمان آن با دریافتهای اولیه ما، که در مبارزه دهساله و در پیش‌نویس برنامه تهیه شده خود را نشان میدهند، کاملا انطباق ندارد.

واقعیت آنست که راه کارگر، لااقل در میان چپهای ایران، همیشه از زاویه فقدان دموکراسی در کشورهای سوسیالیستی و نقد بوروکراسی به این کشورها انتقاد کرده و در برنامه مبارزاتی خود آزادیهای بی قید و شرط را بعنوان يك مطالبه اصلی در صدر نشانده است. من افتخار میکنم که در این سازمان فعالیت کردم و این سازمان در دفاع از دموکراسی جنگیده است. اما روی دیگر واقعیت آنست که نقد ما از فقدان دموکراسی در کشورهای سوسیالیستی و مدل تا کنون موجود سوسیالیسم تا قبل از تصویب تزه‌های اخیر کمیته مرکزی متوجه ریشه این ضایعه نبوده است. نقد ما به کمبود دموکراسی و رشد بوروکراسی در شوروی در عین حال با انتقاد ما از "رفرمیسم در زمینه اقتصادی" همراه بوده. یعنی ما خواهان سرعت دادن به سوسیالیزه کردن و باصطلاح محو هر گونه مالکیت خصوصی و "مکانیسم بازار" در شوروی بودیم و اینگونه مسائل را ناشی از انحراف آنها میدانستیم. این نقد بنحو آشکار با برداشت علمی و صحیح کنونی که ساختمان سوسیالیسم در شوروی را بر مبنای سطح رشد تولیدی در سطح ملی و اوضاع بین المللی شتاب آلود میداند تفاوت دارد.

همین تناقض ما در عمل الگوی ما را برای ساختن سوسیالیسم تا کنونی منطبق کرده بود و ما خواهان يك رشد سریع و انتقال شتابان به سوسیالیسم بودیم. که بی شک تمامی عوارض آنرا به‌راه خواهد داشت. در مورد دموکراسی و دخالت توده‌ها در تمامی جوانب حیات جامعه راه کارگر متشدد جدی و پیگیر "دولت ایدئولوژیک"، "قیومت حزب بر طبقه" و "حکومت حزب بجای طبقه بوده است. اما اگر در زمینه مفاهیم اصلی مربوط به رابطه دولت و حزب و طبقه از زیر بنای محکمی برخوردار بودیم، در حوزه رابطه طبقه کارگر با سایر طبقات در جامعه سوسیالیستی و نحوه گسترش و تسری دموکراسی به تمامی آحاد جامعه سوسیالیستی دچار ابهام بوده و بعضا از روشهای جاری در سوسیالیسم تا کنون موجود نیز بیراهتر میرفتیم. مثلا در مورد دخالت مستقیم طبقه کارگر و نه فقط حزب آن در دولت تاکید داشتیم اما چگونگی رابطه دیگر طبقات جامعه در حال گذار با دولت و رابطه آنها با طبقه کارگر نه تنها روشن نبوده بلکه به گفتهای طبقه کارگر را به افراد کامل سایر طبقات کشانده و طبقات دیگر را از صحنه سیاسی کنار می‌کناریم. این امر مثلا در روشن نقش نمایندگان سایر طبقات در شوراهای و پراها خود را نشان میدهد. درک منشوش

ما از سیستم انتخاباتی، عدم تاکید بر حق رای عمومی و حاکمیت آرا مردم و پذیرش آن از جانب دولت انقلابی (در گذشته) و غیره بیان این موضوع است. در این مورد برخورد ما به مقوله دولت عموم خلقی در جامعه سوسیالیستی شامل همین گونه آشفتنگیها بوده است. علاوه بر همه اینها تعریف طبقه کارگر و مشمولیت لایمهای مختلف مزد بگیران در آن در جامعه کنونی به‌راه دگرگونی در ساختار تولید و طبقات تولیدی، دستخوش تغییراتی شده است که بی شک باید تاثیر خود را به الگوی ما و ترجمه عملی آن در برنامه داشته باشد. تاکید درست آموزشی ما بر پروسه گذار تدریجی و انتقال آهسته سیستم اقتصادی اجتماعی جامعه، شرکت و فعالیت طبقات متفاوت در توسعه جامعه و فعال کردن آنان در پروسه تولید و کل اقتصاد، و جوب گسترده‌ترین آزادیها و تحکیم دموکراسی و تاکید بر اجزای علی آن یعنی حق رای عمومی همه مردم و پذیرش اراده و حاکمیت مردم که جز در يك جامعه باز که در آن اطلاعات مبادله میشود و احزاب سیاسی گوناگون فعالیت دارند و در سیستم دخالت مستقیم و آزادانه میکنند ممکن نیست، چهار چوبه جدیدی برای طراحی برنامه میسازد. که خود را مقید به اسامی و عناوین کلیشهای انواع حکومت‌های تا کنونی و ترکیب بندی نیروهای آن نمیکند. و اصولا نیازی به این روشها نیست.

۲- توازن قوا: در هر برنامه تدوین راه‌های مساوی بر اساس امکانات موجود استوار است. معنی این امکانات در مورد برنامه سیاسی جهت انقلابات و تحول در سیستم اقتصادی - اجتماعی يك جامعه توازن قوا در سطح ملی و بین‌المللی است که در سطح ملی علاوه بر توازن قوای سیاسی، سطح رشد نیروهای تولیدی و مجموعه امکانات اقتصادی مدخلیت دارد. سازمان ما همیشه بر این دو عامل تاکید کرده و بدرستی آنها را از اجزای اصلی برنامه قرار داده است. فرمول ما در این مورد از این قرار بوده: برای گذار به سوسیالیسم در يك جامعه سرمایه داری توسعه نیافته و نیمه پیشرفته و یا در يك جامعه ما قبل سرمایه داری شرط لازم هم‌زمانی طبقه کارگر در سطح ملی و شرط کافی ارتباط با سیستم سوسیالیستی موجود است. تا در پیوند با این سیستم نیازهای فنی و مادی لازم برای ساختمان و توسعه سوسیالیستی جامعه فراهم شود. بر این اساس ما بدرستی منتقد اتوپیست‌هایی بودیم که میخواهند بدون ارتباط با هیچ سیستمی در "فنا" سوسیالیسم بسازند.

اما این توازن قوا و امکانات در زمان کنونی دستخوش تغییرات شده و بطور خلاصه کفه ترازو نه در جهت پیشروی سریعتر و بیشتر بلکه در جهت عکس آن از نظر برنامه ما، قرار گرفته است. امکانات ملی و بین المللی در بستر تحولات در سیستم اقتصادیات جهانی و در شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی، بنفع تحول سریع نبوده بلکه در مجموعه خود حاکی از دوره عقب نشینی است. مشخصات اساسی این تغییرات عقب ماندگی اقتصادی کشورهای سوسیالیستی و نیازمندی ارگانیک همه اقتصادهای موجود به رابطه تنگاتنگ جهت

فراهم آوردن زمینهای توسعه است. هر اقتصادی که امروزه در خلاف این روند جهانی عمل کند نه تنها امکان توسعه که حداقل شرایط برای بقا را هم نخواهد داشت. در چنین سیستم اقتصادی جهانی نقش سلط سرمایه داری بیش از آنچه که در گذشته بود عمل میکند. اگر در گذشته نیز سیستم اقتصاد سوسیالیستی هیچ گاه هم‌تراز سیستم جهانی سرمایه داری نبود، امروز دیگر نمی‌تواند بعنوان تنها پشتیبان توسعه فنی اقتصادی کشورهای عقب مانده باشد و بنابراین نمیتوان بر اساس همان فرمول گذشته برنامه توسعه را تدوین کرد. و این عامل تعیین کننده دوره عقب نشینی کنونی است. این وضع علاوه بر کاهش امکانات در سطح بین‌المللی بطور مستقیم و ارگانیک، بهمان دلیل ذکر شده در بالا، تاثیر مستقیم خود را در امکانات اقتصادی در سطح ملی نیز بجای میگذارد. در چنین جهانی دیگر نمیتوان به تنهایی بر امکانات مثلا زیر زمینی و بالقوه اقتصادی يك کشور تکیه کرد. فعالیت اقتصادی و جاری شدن پتانسیلها رابطه نزدیکی با شرایط اقتصادی در سطح جهانی دارد. این وضع تغییر در توازن سیاسی در سطح جهانی را نیز توضیح میدهد که نتیجه مستقیم آن در تحولات سیاسی در هر گوشه‌ای قابل مشاهده است. روشن است که وقتی از توازن قوا صحبت میشود، تمرکز بر روی يك وضع مشخص و يك دوره معین است و از آنجا که برنامه نیز خود را به دوره معینی وابسته میکند، بنابراین باید بر ارزیابی از دوره مشخص تاکید شود. این ارزیابی از دوره مشخص، بمعنی پیش بینی دوره آتی بر همین منوال نیست چرا که سیستم سرمایه داری در بستر بین المللی هر چه بیشتر در حالی که تضاد قطبهای اصلی آن هنوز سامان نگرفته و بدون هیچ طرح جامعی برای پاسخگویی به بحرانهای موجود در بخش اعظم کشورهای جهان، که بیش از چهار پنجم جمعیت زمین را شامل میشوند، نخواهد توانست به آسانی با بحران خود مقابله کند. و همین امر توضیح دهنده بروز بحرانهای حاد و تحولات سریع سیاسی در اینجا و آنجا جهان است. انقلاب امری است که هم‌رازد بحران سیستم است و سرمایه داری خود آنرا میپرواند. بهمین ترتیب نقش سیاسی کارگران و زحمتکشان فزونی میگیرد.

اما آنچه که از ارزیابی توازن قوا برای يك برنامه مورد نظر است، بررسی مشخص از امکانات موجود در دوره مشخص است و بر این اساس و بنا بر آنچه که آمد تعبیرات در توازن قوای موجود که در دوره کنونی حاکی از عقب نشینی و نه پیشروی است باید ترجمه عملی خود را در برنامه پیدا کند. این امر به اضافه تغییر اساسی در الگوی برنامه ما که سوسیالیسم را بدون دموکراسی نه می‌پذیرد و نه دست یافتنی میداند و تحقق چنین امری نیز مشروط به همه آنچه است که از آن صحبت شد، لزوم دست شستن از همه آنچه که بر الگوی غلط گذشته مبتنی بوده و راندن اذختن‌طرحی نو را مطرح میکند.

من فکر میکنم که این موضوع از مهمترین و کلیدی‌ترین مباحثات ماست که تقریبا همه چیزهای دیگر را تحت‌الشعاع خود قرار میدهد و لذا حرکت در این جهت برای ما راهگشاست.

نظری اجمالی به تزه‌های کمیته مرکزی درباره

تحولات کشورهای سوسیالیستی

جلد

۱۸ آوریل ۱۹۹۰

ساختن سوسیالیسم در شرایط امپریالیسم و در حلقه‌های ضعیف یعنی کشورهای کمتر رشد یافته سرمایه داری و پیرامونی نبوده است. در حالیکه تزه‌ها طرح مارکسیسم و شرایط عینی وقوع انقلابات پرولتری را به دو تاریخ یا شرایط کاملا متفاوت مربوط کرده است. وقتی در همان تزه شماره ۸ گفته میشود: "تاریخ این احزاب نشان میدهد که آنها در عین پایبندی رسمی به مبانی مارکسیسم بوده که از طرح مارکسیستی آن فاصله گرفتند" و "آنها عمدتا در زیر فشار شرایط و اوضاع یعنی مستقل از ارادشان از آن فاصله گرفتند" از دو شرایط متفاوت صحبت میشود، در اینصورت آیا میتوان از چیزی بعنوان فاصله گرفتن صحبت کرد؟ وقتی مارکسیسم برای شرایط و اوضاع جدید طرح و برنامه‌ای نداشته چگونه میدان و پیروان میتوانستند از آن فاصله بگیرند؟ اینجا در واقع تزه‌ها دچار یک تناقض است. از یک طرف معتقد به طرحی است که از آن عدول شده و از طرفی دیگر به شرایط جدید عینی‌ای باور دارد که مارکسیستها را مجبور به عدول از طرح کرده است.

میتوان سؤال کرد که کدام مواد سخنان تزه شماره ۸ که علل عدول از الگوی کلاسیک را باعث شده‌اند، در طرح مارکسیسم در نظر گرفته شده‌اند: روشن است که در طرحی که تزه‌ها به عنوان طرح مارکسیستی معرفی کرده است هیچکدام آنها وجود ندارد، و تناقضی در همین جاست. به عبارتی تزه‌ها از دو معیار تبعیت کرده است بدین شرح که اصلیت مارکسیسم را با طرح ساختمان سوسیالیسم و انحراف جنبش کمونیستی را با پیش شرطهای ساختمان سوسیالیسم قضاوت کرده است. ما تا کون معتقد بودیم لنینیم، انطباقی خلق مارکسیسم با شرایط جدید تاریخی و انقلابات عصر امپریالیسم است. از این شرایط جدید تاریخی هم دقیقا، انتقال انقلابات به شرق، عقب نشینی انقلاب از ممالک اصلی سرمایه داری و تشدید تضادهای جهانی سرمایه داری و تئوری حلقه‌های ضعیف را افاده میکردیم. تزه‌ها هم اکنون همین شرایط را مبنای انحراف جستن جنبش از طرح مارکسیستی معرفی میکند. بی آنکه کمترین اشارهای به لنینیم بکند. در این میان بالاخره بر سر تئوری‌های لنین چه آمده؟ تزه‌ها با شمردن چند اصل اساسی مورد طرح مارکسیسم از سوسیالیسم. از این مسئله طفره رفته است. باید سؤال کرد، در این تزه‌ها، لنینیم کجا است؟ تزه شماره ۴ و ۵ که در باره الگوی سوسیالیسم صحبت کرده، تماما مربوط به مارکس و انگلس است و ربطی به لنین ندارد. بهین خاطر در تزه‌های بعدی صحبت از عدول و انحراف جستن از طرح مارکسیستی میشود. وقتی منظور فقط میتواند انحراف جستن از طرح مارکس معنا بدهد. نه مارکسیسم - لنینیم. متأسفانه تزه‌ها در این باره کاملا مبهم است و ابدا به این نکته صراحت نداده است. شبهه‌انگیز بودن تزه‌ها در این مورد بخصوصی از آنجاست که زیر نام "طرح مارکسیستی"، هم مارکس و هم لنین را القا میکند. حال آنکه ما در این مورد اصطلاح رایج و گویای مارکسیسم - لنینیم را داریم و تا کون مصرأ مورد استفاده قرار میدادیم.

در هر حال میان "طرح مارکسیستی" و شرایط انقلابات پرولتری و قبل از همه انقلاب اکتبر، در تزه‌ها شکاف عبور ناپذیری وجود دارد. این شکاف در صورتی پر میشود که نامنه "طرح مارکسیسم" را به لنین نیز گسترش دهیم. و برای ارزیابی انحرافات جنبش کمونیستی و نه فقط ساختمان سوسیالیسم، بلکه برنامه و تاکتیک مقدم بر آنرا که تسریع کننده و فراهم کننده شرایط بنای آست معیار قرار دهیم. چنانکه تکرار کردم، بخصوص این بخش تئوری انقلابات پرولتری کانون دعوای بوده و هست؛ و جریان انحراف جستن جنبش کمونیستی نیز از این نقطه آغاز شده است. یعنی جنبش پیش از آنکه وارد سوسیالیسم شود، از مسیر صحیح خارج شد. تأکید بر این قسمت از انقلاب سوسیالیستی بهیچ

تزه‌های کمیته مرکزی در باره تحولات کشورهای سوسیالیستی مندرج در راه کارگر شماره ۷۱ تازه‌ترین نظرات رسمی سازمان ما را در رابطه با این موضوع بیان میکند. ارزیابی تزه‌ها از ماهیت سیاستهای گورباچف؛ خطوط کلی الگوی ساختمان سوسیالیسم در عصر حاضر و بیگانگی‌های سوسیالیسم موجود از طرح پیشنهادی مارکسیسم، ما را از دیدگاههای گذشته تفکیک میکند. این تفکیک اما به معنای جدایی کامل نیست و به این اعتبار تزه‌ها از یک انسجام کامل برخوردار نیستند، جز این هم نمیتوان انتظار داشت. فقدان همه جانبگی و حتی بی سر و ته گوئی، در شرایط بزرگترین تحولات غیر مترقبه جهانی و در مرکز آن جنبش کمونیستی با آن عقب ماندگی عظیم تئوریکش اگر نگوئیم طبیعی، چندان عجیب و غریب نیست. امروزه همه احزاب و جنبشهای سیاسی و در مقام اول مارکسیستها مجبور شده‌اند یک بار دیگر به تعریف خود بنشینند. در مورد مارکسیستها وضعیت کاملا بگرنج است. آنها نه فقط حال و آینده، بلکه گذشته‌خویش را هم در ابهام می‌بینند زیرا این تحولات در کنار طرح انبوهی از مسائل جدید که با حیات و حمایت جنبش کمونیستی مربوط میشود، موثقتین و تثبیت شده‌ترین دستاوردهای تئوریک و تجربی تاریخ گذشته را به آزمون دوباره کشیده است. به این خاطر وضعی کاملا غیر عادی و بیسابقه بوجود آمده است. بگونه‌ای که حتی پیروترین نوآندیشان مارکسیست هم هنوز نتوانستند نقطه تعادل فکری خود را باز یابند و از تضادهای و تناقضات جریان واقعی تحولات مصون بمانند. این وضع در مورد ما که پیرو شدیدترین شیوه‌های حزم و احتیاط هستیم برعکس است. ریشما و پیشینه‌های ما در دیدگاههای سنتی و محافظه کارانه چنان عمیق است که انتظار برای همراه شدن با نواخت واقعی پیروترین دیدگاههای مارکسیسم امروز و تجربیات جنبش کمونیستی جهانی بسی خوشبینانه مینماید. با این احوال تزه‌های کمیته مرکزی را میتوان اولین خیز برای خروج از پوسته سخت و سفت گذشته دانست. هدف این مقاله در درجه اول نشان دادن مقاومت پوسته سخت و آن فکر کلی است که جلو انجام کامل این جهش را گرفته‌اند.

تزه‌ها مقدمات با حرکت از یک مقایسه میان الگوی "مارکسیسم" (که بطور ضمنی شامل لنینیم هم میشود) با سوسیالیسم موجود، راه محفوظ ماندن اساس تفکرات گذشته را هموار کرده است. بدین ترتیب که در این مقایسه یک بخش عمده تئوری انقلاب سوسیالیستی یعنی برنامه پرولتاریا برای تسریع و تکامل پیش شرطهای ساختمان سوسیالیسم که در زمینه تاریخی بحث ما اساسا به لنینیم مربوط میشود بدست فراموشی سپرده شده است. در واقع در این مقدمات، بطور کامل حساب لنینیم از آن پروسه واقعی انقلاب جهانی که در روسیه و کشورهای کمتر رشد یافته سرمایه داری کانونی شده بود جدا شده است. حال آنکه این انتقال، یک سیستم کامل استراتژی و تاکتیک انقلاب پرولتری را مطرح کرد که در قرن اخیر مرکز اصلی مشاجرات میان لنینیستها با انواع فرقه‌ها و گرایش‌های مارکسیست و نیبه مارکسیست و علی‌الخصوص سوسیال دمکراتها بوده است. البته تزه‌ها هنگام بررسی علل تاریخی و عینی فاصله گرفتن جنبش کمونیستی از "طرح مارکسیسم" به این مسائل مراجعه میکند ولی ارتباط آنرا کاملا از دوران حیات لنین جدا میکند و هیچ ردی از این مسائل به اصطلاح جدید در زمان و نظرات لنین نیبیند. مسائلی که در تزه شماره ۸ بعنوان عوامل عینی دور شدن کمونیستهای اصولی از طرح مارکسیسم برشمرده شده است، مانند: واقعیت نیافتن انقلاب در کشورهای اصلی سرمایه داری و یا انتقال انقلابات به کشورهای پیرامونی، همه به دوران حتی پیش از وقوع انقلاب اکتبر بر میگردد؛ و دقیقا همین تحولات سیاسی و اقتصادی بود که موجب شکل گیری لنینیم شد. یعنی لنینیم چیزی جز تئوری انقلاب و

"هر قدر کشوری که انقلاب سوسیالیستی را در اثر سیر بر اعوجاج تاریخ آغاز نموده است عقب مانده‌تر باشد، بهمان نسبت گذار از مناسبات کهنه سرمایه داری به مناسبات سوسیالیستی برایش دشوارتر خواهد بود".

تا آنجا که به عوامل داخلی و امکانات درونی روسیه مربوط بود، مجموعه نقشه لنین برای حل مشکلات و رفع موانع سازماندهی اقتصادی و انتقال جامعه به سوی سوسیالیسم بر دور دو محور اساسی قرار داشت: اول تمرکز عالی قدرت سیاسی و تحکیم سیاسی تشکیلاتی دیکتاتوری پرولتاریا بهانه پیش فرض سیاسی تسهیل پروسه انتقال؛ دوم هماهنگ کردن شکل‌های مختلف فعالیت اقتصادی با سوسیالیسم؛ که یک جنبه مهم آن اشتلاف با دهقانان میانه بود. این مجموعه اقتصادی که بعدها بشکل روشنتر و مدرنتری در طرح نپ جمع آوری شد، پیش شرط‌های بنای اقتصاد سوسیالیستی را تشکیل میداد. در این رابطه دو نکته که به بحث ما مربوط میشود قابل ذکر است: اول- خطوط اساسی طرح نپ منتهای پیش از انقلاب در نظر لنین وجود داشت و از منبع عمیق تئوریک و تحلیل مشخصی روسیه مایه میگرفت. و لنین بارها در مشاجره با "چپها" و بخصوص اپوزیسیون کارگری که این شی را یک الوسیون بورژوازی معرفی میکردند به پایهای تئوریک این طرح و بخصوص قدیمی بودن آنها در نظرات خود اشاره میکرد و در مورد سیاستهای دوره کمونیسم جنگی که بسیاری از حتی رهبران اصلی حزب آترا مدل صحیح و مطلوب پیش برد انقلاب سوسیالیستی میدانستند میگفت: "کمونیسم جنگی حکم جبری جنگ و ویرانی بوده کمونیسم جنگی" سیاستی که با وظایف اقتصادی پرولتاریا وفق دهد نبود و نمیتوانست باشد این یک اقدام موقت بود. سیاست صحیح پرولتاریا که به عملی ساختن دیکتاتوری خود در یک کشور خرده دهقانی مغفولستیمارتست از مبادله غله با محصولات صنعتی مورد نیاز دهقان ("منتخب آثار فارسی ص ۸۰۴") دوم این مسئله اخیر یعنی شیوه حل مسئله اقتصاد کوچک و برانگنده دهقانی است که موضع لنین به روشنی همیشه چنین بوده است: "بیش از هر چیز مایه این حقیقت را ملاک قرار دهیم که در اینجا (در مسئله دهقانی) با شیوههای اعمال قهر، در ماهیت امر بهیچ چیزی نمیتوان نائل گشت. در اینجا وظیفه اقتصادی کاملا به شیوه دیگری مطرح است. در اینجا آن قشر فوقانی که بتوان آنرا قطع کرد و تمام بنا را بر جای باقی گذارد وجود ندارد. آن قشر فوقانی که در شهر عبارت بود از سرمایه داران در اینجا نیست. بکار بردن شیوه قهر در اینجا معنایش دچار فنا ساختن همه کار است" ("منتخب آثار فارسی ص ۶۸۰ خط تأکید از متن).

انعطاف پذیری لنین در این عرصه‌های اقتصادی اما بهیچ وجه با سخت گیریها و شدت عملهای وی در عرصه سیاسی یعنی محور اول سیاست دیکتاتوری پرولتاریا همسان نبود. بنظر شاید متناقض برسد ولی در حقیقت امر یک علت انعطاف ناپذیری در حوزه سیاست دقیقاً از زندگی اقتصاد روستائی و تولید برانگنده ریشه میگرفت. این عامل به همراه عامل عقب ماندگی فرهنگی که معلول اقتصاد کشاورزی بود، به اضافه بورژوازی در داخل و خارج، زمینه‌های عینی سرکوب آزادی‌های سیاسی و تمرکز مطلق قدرت در دست حزب بلشویک بودند. لنین خود این وضعیت را موقت و مخصوص روسیه میدانند و مینویسد: "بابه مسئله محروم ساختن بورژوازی از حق انتخاب بهیچوجه از یک نقطه نظر مطلق ننگریستیم. زیرا از نظر تئوریک کاملا جایز بنظر میرسد که دیکتاتوری پرولتاریا در هر گام بورژوازی را سرکوب نماید ولی بتواند ویرا از حق انتخاب محروم نسازد. این امر از نظر تئوریک کاملا ممکنست و ما هم قانون اساسی خود را بعنوان نمونه‌ای برای سایر کشورها تکلیف نمیکیم." در ادامه همین مبحث و در مورد نابرابری آرا دهقانان با کارگران مینویسد: "ما میگوئیم که قانون اساسی ما مجبور بود این عدم برابری را قید کند زیرا، سطح فرهنگی پائین است و تشکل در نزد ما ضعیف است. ولی ما این وضع را به کمال مطلوب بدل نمیکیم. بلکه بر عکس حزب در برنامه موظف میشود بطور سیستماتیک در راه محو این عدم برابری بین پرولتاریای متشکل تر و دهقانان بکوشد. همینکه ما موفق شویم سطح فرهنگی را ارتقا دهیم این عدم برابری را ملغی خواهیم کرد" ("منتخب آثار فارسی ص ۶۷۵) با این حال اما مسئله به این سادگی نبود. تحولات پس از مرگ لنین در روسیه و سپس کلیه دولتهای کارگری نشان داد رابطه سیاست و اقتصاد در این جوامع و تاثیر آن بر ساختارهای درونی دولت پرولتاریا چه معضلات عظیمی ببار میآورد. و چگونه آنچه لنین استثنائاً میدانست و به اشتباه در مورد روسیه عدول از اصل را مجاز میدانست به قاعده تبدیل شد. البته در همان دوره علائم اولیه بورکراسی خود را نمایان ساخته و خطر آن توسط لنین و حزب احساس شده

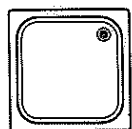
وجه به این معنا نیست که طرح ساختمان سوسیالیسم و پیش شرطهای آن که در تازها نیز بر شمرده شده‌اند، کاملاً بی عیب و نقی است. در این مورد هم باید جانب اندیشه انتقادی را داشت.

انتقال جریان اصلی انقلاب جهانی سوسیالیستی به روسیه عقب مانده و استبدادی، کل مارکسیستهای عالم را در برابر یک رشته مسائل تئوریک تازه و مهم قرار داد. حتی کودن‌ترین و سنتی‌ترین مارکسیستهای آن زمان که هر گونه خلاقیات فکری و واقعگرایی را از دست نداده بودند و فقط در کتابهای مارکس بدنبال حل مسائل میکشیدند، نتوانستند از شرکت در مباحث ناغ مربوط به سرنوشت آتی انقلاب پرولتاری که یک پایش به داخل روسیه کشیده شده و یک حزب مارکسیست را در قدرت سیاسی نشانده بود صرف نظر کنند. در مرکز این مباحثات که تا همین لحظه ادامه یافته است این مسئله قرار داشت که آیا دولت پرولتاری میتواند پیش شرطهای مادی ساختمان سوسیالیسم را در یک جامعه عقب مانده فراهم آورد؟ یا اینکه خود توسط همین شرایط نگرگون شده و نهایتاً به یک دولت بورژوازی مینال خواهد شد؟ طرح کلاسیک مارکسیستی روند تکامل انقلاب و تشکیل دیکتاتوری پرولتاریا را در یک بعد تاریخی بلوغ جامعه بورژوازی و نیروهای مادی سوسیالیستی میدانست نه عکس آن. طبق این ارزیابی علمی در جامعه سرمایه داری تکامل طبقه کارگر بعنوان یک نیروی اجتماعی هژمونیک با روند انقلاب سیاسی و تبدیل آن به طبقه حاکم سیاسی هم سو خواهند بود. جریان امور اما این دو پویا را نه در یک محل، یعنی جامعه سرمایه داری پیشرفته، بلکه در دو محل، قرار داد. تبدیل طبقه کارگر به نیروی اجتماعی هژمون در ممالک متقدم و انتقال انقلاب سیاسی پرولتاری در ممالک عقب مانده. مصیبت جنبش جهانی کمونیستی از این جدائی تاریخی بر میخیزد جناح رفویست جنبش سوسیالیستی که در شرایط جامعه اروپا محبوب شده بود متوجه این تحول تاریخی و جدائی این دو پروسه که از تکامل فوق‌العاده ناموزون اقتصاد امپریالیستی بر میخواست نشد. از سوی دیگر تمام کوشش طاقت فرسای انقلاب کارگری در ممالک عقب مانده، معروف حل این تضاد و نزدیک کردن این دو قطب شد: اول تبدیل طبقه کارگر به نیروی عمده اجتماعی و مجیز به پیشرفته‌ترین وسائل صنعتی و تولیدی یا همان خلق پیش شرطهای مادی سوسیالیسم. دوم تسریع روند انقلاب در ممالک متقدم سرمایه داری. این پروژه دو جانبه به روشنترین شکلی در نظرات لنین تجلی یافت. یعنی باید مارکسیسم را از این بحث معاف دانست. لنین برای تحقق بخشیدن به این پروژه استراتژیک انقلاب، مجموعه نقشه‌هایی در انداخت که بخشا جنبه عمومی دارند و بخشا به ویژگی خاص روسیه مربوط میشوند. خطوط اساسی این نقشه‌ها عبارتند از: تمرکز بالای سیاسی دیکتاتوری پرولتاریا؛ وحدت با دهقانان در زمینه اقتصادی؛ تلفیق اشکال گوناگون مالکیت با مالکیت سوسیالیستی؛ سازماندهی متمرکز و واحد انقلاب جهانی و توسعه این انترناسیونالیسم به دنیای تحت سلطه. این نقشه‌ها به نحوی نیوغ آسا و در سخت‌ترین شرایط توسط لنین طرح ریزی شد. لنین با روشن بینی شگرف خود، در مواجه با هر مسئله علمی انقلاب بزودی راستای اساسی تحول انقلاب را در مییافت و حزب بلشویک و طبقه کارگر روسیه را در مسیر صحیح مینداخت. این به این معنا نیست که لنین خود در هر یک از این اجزا سیاست دچار اشتباه و افراط و تفریط‌هایی نشد. ما از معصومین و بیامران خطا ناپذیر صحبت نمیکیم. صحبت از صحت تشخیصی مهم‌ترین تضادها و ویژگیهای یاد جنبش بزرگ انقلابی است که همواره در بطن آن انبوهی مسائل ناشناخته و غیر قابل پیش بینی بروز میکند، بزرگی و فرهیختگی لنین و حزب بلشویک در این بود که با قاطعیت تمام از انقلاب بعنوان موثرترین و قاطع‌ترین سلاح تحولات اجتماعی و ابزار رهائی بخش کارگران و زحمت کشان در یک دوران سخت تاریخی که نقش مامائی قهر بیش از هر زمان خطیر و حساس بود دفاع کردند. کسانی که به اهمیت این مسئله اساسی مارکسیسم و تجربه انقلاب کارگری بی نمیبینند، خواهی نخواهی به لیبرالهای بی‌مقتاری تبدیل میشوند که همواره دست گدایی‌شان برای تکیان و آزادی پیش بورژوازی دراز است.

با وجود همه اهمیت این مسئله از نقطه نظر تئوری تکامل تاریخ، تصرف قدرت و در هم کوبیدن اقتدار سیاسی بورژوازی دشوارترین بخش سناریوی انقلاب در کشورهای عقب مانده از جمله در روسیه نبود. کار دشوار که مکرراً مورد تأکید لنین قرار داشت اجرای دقیق و صحیح همان نقشه‌های مربوط به بنای سوسیالیسم و سازماندهی اقتصادی جامعه بود. بلشویکیا که جانب انقلاب کارگری برای تسریع پروسه تحولات اجتماعی را گرفته بودند از معضلات سخت و سهمگین آن آگاهی داشتند. لنین بارها این جمله را تکرار میکرد که

اقتصادی - سیاسی‌اش از میان رفته، به بهترین وجهی ذهنی‌گری خود ترزا و درک سطحی آن از علل این به اصطلاح "لختی‌ها و ذهنی‌گریا" را نشان میدهد. اگر دولت شوروی در همان دوران نپ، هم به لحاظ طبقاتی و هم ایدئولوژیک ظرفیت آنرا نداشت که "عقب نشینی" در زمینه اقتصادی یا همان لیبرالیزه کردن اقتصاد را با دمکراسی در روبنا همراه سازد و پروسه تکامل جامعه سوسیالیستی را در شکل پیچیده‌تری عرضه دارد، در دوره استالین و در هنگامه دولتی‌کردنهای اجباری و مهتر از آن در دوره پس از پیروزی بر فاشیسم و تحکیم مطلق و همه جانبه بوروکراسی، واقعا چه شانس برای دمکراسی میتوانسته وجود داشته باشد؟ در واقع ترزا نسبت به دینامیسم طبقاتی و درونی بوروکراتیسم متوهم است، و بر این گمان است که هدایت کنندگان این جوامع از روی سانگی و صداقت و برای نگاه سوسیالیسم به این قتل نامها روی آوردانند، و چنانچه فرصت مناسبی در اختیارشان قرار میگرفت آزادی را به مردم پس میدادند! اگر در مورد هر کشور سوسیالیستی بشود تا حدی جانب این خوشخیالی را گرفت در مورد شوروی که نقش تعیین کننده‌ای در مسیر گذشته همه کشورها بازی کرده است ابد نمیتوان چنین فکر کرد. بررسی تاریخ دوره استالین از همان اولین برنامه پنجساله و شروع ترور تودهای تا نفع کامل بحران در اواخر دوره برژنف همه مؤید آنست که هیچ شانس برای دمکراسی در چارچوب این دولت و حزب متصور نبوده و بوروکراسی فقط میتوانسته در نتیجه مزمین شدن بحران همه جانبه در جامعه و فلجی کامل اقتصاد و سیاست به بن بست برسد و قدرت هدایت جامعه را کاملا از دست بدهد. جریان خروشچف نیز بیبی از آنکه در تأیید ترزا باشد در رد آنست زیرا شکست خروشچف و منزوی شدن گروه نیمه هوادار و معتدل او در رهبری حزب برتری و تسلط خط بوروکراسی را ثابت میکند. بغیر از این کدام فرصت دیگر را در شصت سال گذشته میتوان نام برد که "متاسفانه از کف رفته است"؟

رد پای همین درک غیر طبقاتی را، در تحلیل علل بحران سوسیالیسم، که البته به شکلی متفاوتی تر ترزهای ۱۰-۱۱ و ۱۲ منعکس است میتوان دید. مثلا در حالیکه در تز شماره ۱۱ روی طرح دمکراسی سوسیالیستی تأکید میشود و وجود آزادیهای بی قید و شرط سیاسی تنها بر پایه مالکیت عمومی وسائل تولید و تناسب آن با تکامل زمینه‌های مادی اقتصادی مشروط میگردد و همچنین در تز شماره ۱۰ با انکی تفاوت اساسی‌ترین ضعف سوسیالیسم را دمکراسی سوسیالیستی معرفی و ارزیابی میکند در تز شماره ۱۲ می‌نویسد "بحرانی که اینک کشورهای سوسیالیستی موجود را فرا گرفته است محصول جدایی سوسیالیسم از دمکراسی و بیگانه شدن اندیشه برابری از اندیشه آزادی است". این تبیین غلط است؛ زیرا علت بحران سوسیالیسم را با روبنای سیاسی توضیح میدهد. حال آنکه فقدان دمکراسی خود علت عمیق اقتصادی داشته است بوروکراسی و سرکوب در شوروی روبنای اقتصاد معین این کشور بوده است که فعلا تحت عنوان "سوسیالیسم" می‌نمایان. از این رو علت اساسی بحران جامعه سوسیالیستی موجود نه در تضاد روبنا با زیربنا، یا بقول ترزا "جدایی اندیشه برابری از اندیشه آزادی" بلکه در خود زیربنا و در همان اندیشه برابری است. گذشته از این مهمترین اشتباه این نوع تفکیک میان سوسیالیسم و دمکراسی، در آنست که پدیده‌های بنام سوسیالیسم غیر دمکراتیک را رسمیت میدهد. واقعا جوهر سوسیالیسم چیست؟ آیا "سوسیالیسمی" که در آن نه فقط مردم بلکه طبقه کارگر، به بردگی کشیده میشود و به بیش‌رمانعترین صورت خفه و منکوب میگردد هنوز سوسیالیسم است؟ اگر ما پیرو اندیشه‌های مارکس و لنین هستیم و معتقدیم که این الگو با طرح آنها "تفاوت فاحش" دارد باید آنرا تا روشن شدن ابعاد مختلف مسائل مربوط به آن در گیمه بگذاریم.



بود. بگونه‌ای که از کنگره هشت به بعد راه حل‌های متفاوتی برای غلبه یافتن بر آن پیشنهاد شد منتهی بعلت اینکه در ریشه یابی رشد این بوروکراسی فقط به وجود تولید خرد دهقانی و نازل بودن سطح فرهنگ جامعه و تا حدی بوروکراسی به ارث رسیده از تزارسیم اکتفا شد و به نقش روش سرکوبگرانه شدید دیکتاتوری پرولتاریا توجه چندانی نشد، راه حل‌ها همه بی نتیجه ماند. تردیدی نیست که تولید خرد و پراکنده در روسیه منبع اصلی رشد بوروکراسی بود و دورنمای حل آنهم در یک طرح بلند، با ایجاد صنایع بزرگ ممکن بود. و شرط مقدماتی حرکت موفقیت آمیز در این راه تمرکز قدرت پرولتاریا در قطب سیاسی جامعه بود اما برخورد یک سویه با این تضاد و نادیده گرفتن تضاد دیگری که در بطن دیکتاتوری پرولتاریا به سرعت رشد میکرد عملا دیکتاتوری پرولتاریا را به سوی بیرون و تصفیه حساب شدیدتر با مخالفین و تولید خرد میکشاند و انتقاد به خود را صرفا در انحصار حزب قرار میداد. روشن است که این وضعیت حزب را به سوی یکجانبه نگریا و تأثیر ناپذیری از محیط میکشاند، و روح بوروکراسی را بشدت در کارها پرورش میداد. دلایل و مدارک زیادی وجود دارد که نشان میدهد لنین تا چه حد از این مسئله نگران بود و چه هشدارها و اظهارهایی میداد. او خود کاملا حس میکرد که ماشین دولتی به سمتی کاملا خلاف خواستها و سیاستهای حزب و رهبری حرکت میکند، او میگفت ما پشت این ماشین نشسته‌ایم ولی ما نیستیم که آنرا هدایت میکنیم بلکه عکس آنست. با این حال به رغم آگاهی و دید انتقادی لنین به عملکرد ماشین دولتی هنگامیکه خود میگفت: "وظیفه ما این است که سرمایه داری دولتی آلمانیا را بیاموزیم و با تمام قوا از آن تقلید کنیم و از شیوه‌های دیکتاتور منشانه برای تسریع تقلید این باختر منشی در روسیه وحشی دریغ نوزیم و از استعمال وسایل وحشیانه مبارزه علیه وحشیگری مضایقه نمائیم" عملا راه را برای شکل گیری بوروکراتیسم و کاربرد وسیع تر در زمینه اقتصادی باز می‌شود. نمیتوان گفت میان آن کاربرد وسیع تر در دوره استالین برای "باختر منشی" کردن و این دیدگاه، ریشه‌های مشترکی وجود ندارد و همین پایه فکری، هنگامیکه روند صنعتی کردن توسط دهقانان (بر بحران غله و سپس بحران کرد آوری محصول) با اختلال روبرو میگردد مناسبترین توجیه برای کار برد قهر میشود. مضاف بر اینکه در نتیجه تداوم همان سیاست، در پایانه دهه ۲۰ بوروکراسی به معضل اساسی حزب و دولت تبدیل شده بود. بعبارت دیگر بوروکراسی بعنوان یک پدیده متقدم بر صنعتی کردن و کلتیویزه کردن اجباری مطرح بوده است اگر چه حاصل همین سیاست خود پیدایش هیولای بیسابقه‌ای بود. آیا وقتی پیش فرض سیاسی طرح نپ تشدید فشار سیاسی باشد، طبیعی نیست که در هنگام تعویض به تولید خرد و صنعتی کردن پر شتاب دیکتاتوری مطلق بکار گرفته شود؟ آیا طرح نپ با یک روبنای منعطفتر نمیتوانست موفقیت آمیزتر باشد؟ چقدر شانس این سیاست برای پیروزی سوسیالیسم کمتر از سیاستی بود که پیش رفت؟ بهر حال بوروکراسی و انحراف جستن دیکتاتوری پرولتاریا از محتوای معنوی و هم‌مونیک خود، آن وجه مشترکی است که زور دوره نپ و استالینیسم را بهم پیوند میدهد. بررسی همه جانبه دوران نپ و ردیابی پیشینه‌های ظهور استالینیسم در سیاست و اقتصاد دوران لنین برای داوری از پروسای که تاریخ سوسیالیسم طی کرد و بویژه برای راه یابی معضلات امروز، و فردای جنبش کارگری اهمیت حیاتی دارد. ترزا ولی در این دوره اظهار نظری نکرده است و همانطور که در باره لنینم سکوت کرده از دوران آن نیز بکلی صرف نظر کرده است. در طرح ترزا همه مشکلات از دوران استالین آغاز شده است. حتی در اینجا نیز که بوروکراسی دیگر، به یک نظام و نهاد کاملا بلوغ یافته فرا روئیده و از ریشه‌های طبقاتی و اقتصادی عمیقی تغذیه میکند؛ ترزا هنوز در مرز بندی با آن ناپیگیر و دو دل است. در تز شماره ۹ بعد از اشاره به عوامل عینی تعیین کننده "شکل گیری مشخصات سوسیالیسم موجود" می‌نویسد: "تلی رغم تمام مشکلات و موانع عینی سوسیالیسم موجود نمیتوانست نظامی باشد بسیار دمکراتیکتر، انسانی‌تر و گرا‌تر از آنچه اکنون هست. اگر الویت و ضرورت حیاتی دمکراسی در سازماندهی جامعه سوسیالیستی رعایت میشد، امکانات و فرصتهای عظیمی بوجود می‌آمد که به کمک آنها میشد با مشکلات و موانع عینی بنحو به مراتب بهتری مقابله کرد." همین تز در ادامه این جملات به فرصتهایی اشاره میکند که پس از جنگ دوم بوجود آمده که "متاسفانه بعلت لختی و ذهنی‌گری احزاب کمونیست از دست رفته است". تأکید ترزا بخصوصی به دوران سراز جنگ، یعنی هنگامیکه هر گونه امکان مادی عقب نشینی بوروکراسی از مواضع

